

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

آزاد ل.

۱۳ مارچ ۲۰۱۳

افسانه‌های قرآنی

بخش نهم

اگر بذر خوب باشد اهمیتی ندارد که دست‌های کارنده کثیف باشد

؟

به ادامه یوسف جان

پرچی بالای قصر یوسف بود که چون باد بر او می‌افتاد صدای می‌کرد و آن صدا را از سه فرسخی می‌شنیدند. یک روز صدای پرچی یوسف به گوش زلیخا رسید از فشار بی‌نوائی و درویشی سخت بگریست و بتی که داشت بلند کرد و بر زمین زد و شکست و گفت: من از تو بیزارم. به خدای یوسف ایمان آوردم به زلیخا گفتند: سر راه یوسف بنشین او بر تو شفقت کند. گفت من شرم می‌کنم. و قبول کرد روزی که یوسف با طنطنه جبروت سلطنتی به طرف صحرا می‌رفت زلیخا سر راه او نشست.

ابن بابویه روایت کرده است: که زلیخا بر سر راه یوسف نشست و چون یوسف با لشکر خود رسید گفت: حمد و سپاس خدائی را که شاهان را گدا و گدا را شاهی داده است. زلیخا توبه نمود. وقتی یوسف او را دید گفت: شاید تو زلیخا باشی؟ او گفت بلی من هستم و عشق من صد چندان شده است. یوسف گفت حاجتی داری؟ زلیخا گفت بلی. و با **آه خود عسای یوسف را سوختاند**. و چهار حاجت عمده خود را چنین گفت: حاجت اول: آن که دعا کنی خداوند مرا ایمان دهد. حاجت دوم: آنکه پادشاهی بمن باز دهد. حاجت سوم: آن که مرا به سن چهارده ساله بر گرداند. حاجت چهارم: آنکه مرا در نکاح تو در آورد (**عشق پیری**) خوب هر کی دل دارد آرزو دارد

یوسف در تقاضای زلیخا در ماند چه جواب گوید.. جبرئیل گفت: خدایت می‌فرماید تأمل و تردید نداشته باش دعا کن من باید اجابت نمایم. یوسف دعا کرد زلیخا به جوانی باز گشت. جبرئیل گفت: خداوند زلیخا را به نکاح تو در آورد و تو نیز در زمین عقد او ببند. یوسف او را عقد کرد و به قصر خود فرستاد. (خداوند همیشه غمخور پیامبران خود بوده مخصوصاً برای رفع ضرورت‌های جنسی آنها) چون از صحرا باز گشت دید زلیخا به نماز ایستاده از کار عشق منقلب و دگرگون شد. (باز هم می‌دانیم که صبر یوسف در عشق‌بازی زیاد تر از محمد بوده است) آن عشقی که زلیخا به یوسف داشت و پیراهنش را از عقب درید آهنگ یوسف بر زلیخا (اما هیچ روایتی نیافتم که نشان دهد بعد از این که زلیخا برای یوسف به امر خدا ۱۴ ساله می‌شود خود جناب یوسف چند سال داشتند؟) پیدا کرد و **پیراهن او را از جلو تا دامن پاره کرد و زفاف کرد!! بی‌حیا!!**

یوسف پنج ساله بود که آن خوابها را دید. هفت ساله بود که به چاه افتاد. چهارده ساله بود که در چنگال عشق زلیخا

گرفتار شد . هفت سال هم زندانی بود و هفت سال هم رئیس خوار و بار و زراعت بود در هفت سال قحطی هم عزیز مصر شد . چهل سال از مدت خوابش گذشته بود که تعبیر شد

به روایت دیگر : در سن چهل سالگی پدر را ملاقات کرد و دوره سلطنت او ۹۵ سال بود از سن ۲۵ سالگی تا ۱۲۰ سالگی. (پس او سلطان بود نه پیامبر؟؟ شاید هم هردو مثل داوود و سلیمان و...) عمر او یگصدو بیست سال بود و وقتی که او فوت شد مردم می گفتند به محله ما دفن شود و اختلاف شد بالاخره تابوت آهنین یوسف را در قعر رود نیل گذاشتند تا آب از روی آن عبور کند و همه از آن بهره مند گردند.

روایت دیگر : حضرت یوسف ۱۲۰ سال زندگی کرد و چون وفات کرد بدنش را مومیائی گرفتند و در تابوتی گذاشتند و در رود نیل انداختند تا آب از روی آن بگذرد و همه از برکت آن بهره مند شود و این صندوق قیر اندود در زیر آب بود تا حضرت موسی به مصر آمد و چون خواست از مصر بیرون رود جنازه او را بنا بر خواهش بنی اسرائیل همراه برد.

مفسرین افسانه‌های قرآنی و دنباله روان اسلام هر کدام به زعم خود این افسانه را نوشته و با کلمات متفاوت همه در مجموع نتیجه‌گیری هائی از داستان یوسف نموده اند که با تغییر جملات همه یکسان می باشد این داستان یوسف پیامبر که در قرآن درج شده و دعا کننده های اسلام هر کدام شرح‌های رنگارنگ در باره آن نوشته‌اند و من خیلی با اختصار در این مبحث از آن نوشتن مکمل و مفصلاً در تورات نوشته شده است که البته باز نویسی آن از روی متن تورات تکرار همین نوشته‌ها خواهد بود نه چیز نو!!؟؟

حال میخ واهم به هموطنان بی‌خبر نگهداشته شده خود یاد آوری نمایم که این سوره یوسف را دو باره بخوانند و ببینند کجای این افسانه مقدس است؟؟ و به یاد بیاورند روزی را که عزیزی را از دست بدهند و قاری همین آیات را در مراسم جنازه و فاتحه بخوانند . مسلماً آنهایی که فارسی این سوره را نمی دانند از سوز دل گر یه می کنند اما شما که می‌فهمید قاری چه می گوید یعنی از عشق زلیخا سخن در میان است لبخندی خواهید زد و به یقین در آینده دنبال چنین خرافاتی نخواهید رفت؟؟

حال می‌رویم افسانه دیگری را به روایت تاریخ اسلام از متن قرآن می خوانیم و آن داستان حضرت هود است که با وجودی که در قرآن گفته شده اما مسلمانان کمتر از آن یاد می کنند.

هود و افسانه آن در ده موضوع در ۲۴ آیت در قرآن آورده شده است و یک سوره یعنی سوره یازدهم قرآن هم به اسم جناب هود نامگذاری شده است.

در **سوره هود** از موضوعات متفرقه یاد شده و آیات زیاد این سوره هم راجع به نوح و کشتی سازی او می باشد. از آیت ۵۲ تا آیت ۵۸ به ارتباط افسانه هود می خوانیم که: (و ای قوم من ! از پروردگار تان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او باز گردید (و توبه کنید) تا (باران) آسمانی را پی در پی بر شما فرو ریزد و نیروئی بر نیروی تان بیفزاید و گناهکارانه روی نگردانید . گفتند : ای هود ! برای ما دلیلی روشنی نیاورده ای و ما به (خاطر) گفتار تو معبود هایمان را رها نمی کنیم و ما به تو ایمان نمی آوریم . ما (چیزی) جز این نمی گوئیم که بعضی از معبودانمان آسیبی به تو رسانده اند (هود) گفت : همانا من خدا را گواه می گیرم و شما (نیز) گواه باشید که من از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید بیزارم غیر از او پس همگی برای من نقشه بکشید آنگاه مرا مهلت ندهید . همانا من بر الله که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم هیچ جنبنده ای نیست مگر آن که او = (خداوند) گیرنده پیشانی اش است (و بر آن چیره است) بی گمان پروردگارم به راه راست است . پس اگر روی بر گردانید به راستی که (من) آنچه را که با آن به سوی شما فر ستاده شده بودم به شما رساندم و پروردگارم گروه دیگری را جا نشین شما خواهد کرد و (شما) هیچ زیانی به او نمی توانید برسانید بی گمان پروردگارم بر همه چیز نگهبان است . و هنگامی

که فرمان ما رسید هود و کسانی که با او ایمان آورده بودند به رحمتی از (سوی) خویش نجات دادیم و آنها را از عذاب سخت رهانندیم. و این (قوم) عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و از پیامبران او نافرمانی کردند و از فرمان هر سرکش دشمن حق پیروی کردند آنها در این دنیا و (نیز) روز قیامت لعنت به دنبال دارند آگاه باشید که (قوم) عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند. **هان بر عاد قوم هود دوری و (هلاکت) باد.** (دعای بد خداوند!!؟؟) (یادم آمد از تظاهرات مردم تقریباً ۴۰ سال قبل در پارک زرنگار که شعارهای عمده عبارت بود از مرده باد! زنده باد! اما آنها نمیگفتند مریض باد و یا هلاکت باد)؟؟

در این سوره بعد از آیت ۶۰ داستان حضرت صالح شروع می‌شود که مسلماً در بحث جداگانه از آن محترم و شتر خوب و عالی‌شان هم صحبتی خواهیم داشت اما در همین سوره ضمن خواندن داستان صالح در آیت ۷۳ دفعه‌تاً چیز دیگری می‌خوانیم مستقیماً از داستان ابراهیم و ساره. چنین است: (ساره) گفت: **ای وای بر من!! آیا من می‌زایم.** در حالی که پیرزنم و این شوهرم (نیز) پیر است؟ به راستی این چیز عجیبی است.؟ (از نوشتن این آیت از خوانندگان گرانمایه مخصوصاً خانمان معذرت می‌خواهم. منظوری نداشتم اما چون خیلی جالب و غیر مترقبه بود با کمال معذرت (انرا هم نوشتیم!!)؟ قرآن از زایمان هم یاد می‌کند؟؟) (بلی!

بعد این آیت. آیات بعدی اختصاص دارد به قوم لوط و شعیب که می‌گویند او هم پیامبر بود و به دنبال آن قسمتی از داستان موسی آمده است الی آخر!!

در قرآن در **سوره اعراف** از آیت ۶۵ به بعد راجع به قوم عاد و پیامبرشان هود چنین می‌خوانیم: و به (سوی قوم) عاد برادرشان هود را (فرستادیم) گفت: ای قوم من خدا را پرستش کنید که جز او معبودی (راستین) بر شما نیست آیا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید. . واکثر آنها که اشراف بودند گفتند: بیگمان ما تو را در سفاقت (و نادانی) می‌بینیم و ما مسلماً ترا از دروغ‌گویان می‌پنداریم گفت: ای قوم من هیچ‌گونه سفاقت (و نادانی) در من نیست بلکه من فرستاده ای از (جانب) پروردگار جهانیان هستم. پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و من خیر خواه امینی برای شما هستم. آیا تعجب کرده اید این که پندی از سوی پروردگار تان بر (زبان) مردی از خود شما برای شما برسد تا شما را بیم دهد و به یاد آوردی هنگامی که پس از قوم نوح شما را جانشینان (آن) قرار داد و شما را در آفرینش فزونی (و قدرت) داد پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید. (بر قولش مصمم نیست) گفتند: آیا به (نزد) ما آمده‌ای که تنها خدا را عبادت کنیم و آنچه را نیابگان ما می‌پرستیدند رها کنیم؟ پس اگر از راست‌گویان هستی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی بیاور. (هود) گفت: به تحقیق عذاب و غضب از (جانب) پروردگار تان بر شما واقع شده (و شما را فرا گرفته) است آیا با من در (باره) نامهای مجادله می‌کنید که شما و نیابگان تان (بر بتها) نهاده اید در حالی که خداوند هیچ دلیل (و برهانی) در باره آن نازل نکرده است (دلیل خیلی معقول و عالی!!!) پس شما منتظر باشید بی‌گمان من (نیز) با شما از منتظرانم پس او و کسانی که با او بودند به رحمت (و لطفی) از (سوی) خویش نجات دادیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند و از مؤمنان نبودند قطع کردیم (کمال کردی؟؟) و از آیت ۷۳ به بعد داستان صالح و شترش دو باره شروع می‌شود

در **سوره مبارکه الشعری** تا آیت ۱۲۳ دو باره داستان نوح و کشتی سازی آن با جملات دیگر آمده و از آیت ۱۲۴ به بعد راجع به قوم عاد و پیامبرشان هود چنین می‌خوانیم: (قوم) عاد (نیز) پیامبران (خدا) را تکذیب کردند هنگامی که برادرشان هود به آنها گفت: آیا (از خدا) نمی‌ترسید؟ به راستی من برای شما پیامبری امین هستم. پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید و من بر (رساندن) این (دعوت) هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم مزد من تنها بر (عهده) پروردگار جهانیان است. (آیت‌های مشابهی در زمان اقامت محمد در مکه زمانی که قدرت سیاسی نداشت نازل می‌شده است؟ او هم در ابتداء مزدی نمی‌خواست!!) آیا بر هر مکان مرتفعی نشانه ای (از روی هوا و هوس و) بیهوده

می‌سازید؟ و قصر ها(و قلعه ها) محکم و استوار بنا می‌کنید گوئی که (در دنیا) جاودانه می‌مانید ؟ و چون (کسی را) کیفر دهید همچون جباران کیفر می‌دهید . پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید و از کسی بترسید که شما را به آنچه می‌دانید مدد کرده است . شما را به چهار پایان و فرزندان مدد (و یاری) فرموده است . و (همچنین به) باغ‌ها و چشمه‌ها . همانا من از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم . گفتند : برای ما یکسان است چه ما را پند دهی یا پند ندهی . این جز (همان) روش پیشینیان نیست . و ما (هر گز) عذاب نخواهیم شد . پس او = (هود) را تکذیب کردند در نتیجه ما آن‌ها را هلاک کردیم بیگمان در این (ماجرا) نشانه‌ای است و بیشتر آنها مؤمن نبودند . (مگر این جانیان و آدمکشان کشور ما که در دولت کززی همه چون گرگانی وحشی دور هم جمع شده‌اند مؤمن هستند؟؟ که آن‌ها را هلاک نمی‌نمائی؟؟) و بی‌تردید پروردگار تو پیروز مند مهربان است . بعد از آیت ۱۴۱ دو باره داستان صالح است .

در سوره **فصلت آیت ۱۶ تا ۱۸** می‌خوانیم : پس (ما) تند باد شدید (و سرد) در روز های شوم بر آن‌ها فرستادیم تا عذاب خوار کننده را در زندگی دنیا به آن‌ها بچشاییم و بی‌گمان عذاب آخرت خوار کننده تر است و آنها (از هیچ سوی) یاری نخواهند شد و کسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزکار بودند نجات دادیم . در **سوره احقاف** از آیت ۲۱ تا آیت ۲۸ داستان چنین دنبال می‌شود : (ای پیامبر) داستان هود برادر (قوم) عاد را به یاد آور که چون قومش را در (سر زمین) احقاف = (ریگستانها) هوشدار داد و به راستی هوشدار دهندگانی پیش از او و بعد از او گذشته بودند که : جز الله را نپرستید بیگمان من از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم (آن‌ها) گفتند : آیا آمده‌ای تا ما را از (پرستش) معبود های مان برگردانی پس اگر از راست‌گویی آنچه به ما وعده داده‌ای بر ایمان بیاور . (هود) گفت: علم (تحقق آن وعده‌ها) تنها نزد خدا است و من آنچه را که به آن فرستاده شده‌ام به شما می‌رسانم و لیکن من شما را قومی می‌بینم که (پیوسته) نادانی می‌کنید . پس هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابری که رو به راه وادیهاشان است دیدند (خوشحال شدند) گفتند: این ابری است که بر ما (باران) می‌بارد . (هود گفت نه) بلکه این همان(عذابی) است که در آمدنش شتاب می‌کردید بادی است که عذاب دردناکی در آن است . همه چیز را به فرمان پروردگارش (ویران و) نا بود می‌کند پس چنان شدند که جز خانه‌های شان دیده نمی‌شد . ما این‌گونه گروه مجرمان را کیفر می‌دهیم . به راستی ما به آن‌ها – (قوم عاد) چنان(تمکن و) قدرتی دادیم که به شما آن قدرت (و تمکن) ندادیم و برای آن‌ها گوش و چشمها و دلها قرار دادیم . پس گوشهای شان و نه چشمهای شان و نه دلهای شان چیزی (از عذاب الهی) را از آن‌ها دفع نکرد(و به حال شان سودی نبخشید) چون آیات خدا را انکار می‌کردند و (سر انجام) آنچه را که به (مسخره و) ریشخند می‌گرفتند آن‌ها را فرو گرفت . و به راستی ما قریه‌ها (و آبادی‌ها) ئی را که اطراف شما بوده‌اند هلاک کردیم (ای خدا جان !! اگر راست می‌گوئی یک بار فقط یک بار به جان فهمی ، خلیلی، محقق، سیاف و دلقک های شورای نظار و امثال شان برو و قدرت خدائی ات را نشان بده؟؟ **عجله نما خدایا !!** ورنه فکر نکنی این مردم قربان شده منتظر نازل شدن قهر و غضب تو بالای این جانیان و درنده خوی‌ها می‌نشینند . این‌ها متشکل خواهند شد و با مبارزات پیگیر و انقلابی نه تنها این‌ها بلکه تمام باداران شان را از بین خواهند برد !!) و آیات (خود) را (به صورتهای) گوناگون (برای آن‌ها) بیان کردیم تا شاید باز گردند . پس چرا کسانی را که آن‌ها به جای خداوند برای (قصد) تقرب (بخدا) معبود (خود) گرفتند یاریشان نکردند؟ بلکه از نظر شان کم شدند و این بود (نتیجه) دروغشان و آنچه را افترا می‌بستند . از آیت ۲۹ به بعد **در باره قرآن شنیدن جن ها از محمد** و غیره صحبت شده است

سوره الذاریات آیت ۴۱ چنین است : و (نیز) در (داستان قوم) عاد(نشانه‌ای است) هنگامی که تند بادی بی‌خیر و برکت بر آنان فرستادیم آیت ۴۲ (تند بادی) که بر هیچ چیز نمیگذشت مگر اینکه آن را مانند استخوان پوسیده میگرداند . **سوره القمر آیت ۱۸** تا ۲۰ : (قوم) عاد(نیز) تکذیب کردند پس (بنگرید) عذاب و هوشدار های من . مانند باد (سرد و وحشتناکی) در روز شوم طولانی بر آن‌ها فرستادیم که مردم را (از جا) بر می‌کند گوئی که آن‌ها تنه های

سوره الحاقه : آیات ۶ تا ۸ : و اما (قوم) عاد با تند بادی سرکش و سرد به هلاکت رسیدند (خداوند) هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط نمود (چرا اینقدر وقت گت؟؟ مگر چندین بار در قرآن نگفتی که تمام کارهای مشکل دنیا را در یک لحظه می توانی انجام دهی؟؟) آنگاه (آن) قوم را آن(تند باد مانند تنه های پوسیده تو خالی درختان خرما بر زمین افتاده (و هلاک شده) می دیدی پس آیا از آن ها کسی را می بینی که باقی مانده باشد؟؟) (الهی!! گلب الدین هم همین کار به شکل مدرن آن نمود؟)

در **سوره الفجر از آیت ۱ تا ۸** چنین میخوانیم : **سو گند به صبح و شبهای دهگانه (ذیحجه) و به زوج و فرد و سوگند به شب هنگامی که (حرکت میکند) و می رود. آیا در این (چیز ها) سوگندی برای صاحب خرد نیست ؟ (خدا یا! سو گند نخور من بدون آن هم حرفت را باور دارم !!)** (ای پیامبر) آیا ندیدی که پروردگارت با (قوم) عاد چه کرد ؟ (همانعاد) و اهل ارم که دارای عظمت و قدرت بودند . که همانند آن در شهر ها آفریده نشده بود . و بعد از آیت ۸ قصه نمود است و در آیت ۱۱ تا ۱۴ می گت : (همان) کسانی که در شهر ها طغیان (و سرکشی) کردند. پس در آن ها بسیار فساد به بار آوردند. آنگاه پروردگارت تا زیانه عذاب را بر آنان فرو آورد . یقیناً پروردگار تو در کمین گاه است . (پس کمین گرفتن را سیاف و شورای نظار و وحدتی ها همه از تو آموخته اند؟؟) (آیا چنین نیست؟؟) حال ببینیم که حضرت هود که این همه مردم برایش تباہ شدند و مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفتند کی بود و چی میخواست.

ابن بابویه و قطب راوندی نوشته‌اند که : هود پسر عبدالله پسر ریاح پسر حلوث پسر عاد پسر عوص پسر سام بن نوح است نام هود (عابر) بود و در وجه تسمیه او نوشته اند که چون هدایت یافت در میان قوم خود به امر الهیه که آن ها گمراه بودند او را هود گفتند . عمر هود را ۸۰۷ سال نوشته‌اند و در دوره ۳۰۴۴ پس از هبوط آدم زندگی می کرده است. وفا علیشاه گیلانی که خود یکی از مداحان در باریان بوده در مدح نامه طویلی محل قبر هود را سر زمین احقاف گفته است و نظر به روایات دیگر در سال ۱۲۵۰ در قبستان وادی السلام دو قبر ظاهر شد که یکی قبر هود و دیگری قبر صالح بود (از قبر شترش چیزی و خبری در دست نیست) و اکنون قبه کاشی دارد . و قوم هود را عاد می گفتند که در حجاز، عراق، هند، حضر موت سکنی داشتند و همه آنها بت پرست شده و خداوند هود را بر آنها بر انگیخت . به روایت دیگر قوم عاد در اراضی احقاف در شمال حضر موت زندگی می کردند

حضرت هود قوم عاد را نصیحت می کرد و می گفت: به خدا ایمان آورید و بترسید از آن خدائی که خلق کرد شما را . یاد کنید خدای را که هر یک شما را **چهار صد گز قد به بالا داد** و خورد ترین شما را **هفتاد گز و سایه شما را ۲۰۰ گز قرار داد** تا از جمله راستکاران باشید!!؟؟ (زنده باد آدم های بلند قد !!) (این نوع روایت به نظر من یک کمی وحشتناک است چون: این نمی تواند صفت و یا امتیازی باشد برای خدا پرستیدن؟ و دوم اینکه اگر اعضای بدن آن ها هم متناسب به طول قد شان باشد که قیافه مضحکی را ترسیم خواهد نمود و اگر اعضای بدن شان کوچکتر بوده باشد باز هم مضحکتر جلوه خواهد نمود نمی دانم در هر صورت از موجودیت و قد خانم های آن آقایان چیزی ننوشته اند، و معلوم نیست که آن بیچاره ها چی حال داشتند!!؟؟)

قوم عاد ۱۳ قبیله بودند که رهبر آن ها هود بود و هیچ استقبالی از او نکردند تا به عذاب خدا مبتلا شدند و بعضی از این ملا ها (کاسه های داغ تر از آتش) نوشته‌اند که قوم عاد هفت قبیله بودند و هر قبیله ۷۰۰ هزار که مجموعاً ۴۹۰۰۰۰ می شدند و از همه آنها هفت نفر ایمان آورد (بقیه آدم های هوشیاری بودند) و اکثر مردم این قوم تا چهار صد سال عمر می کردند و اولاد عاد نمود شدند که برای رهبری آنها نوبت به صالح پیامبر می رسد چون قوم عاد به گفتار پیامبر شان گوش ندادند و خدا را پرستش نکردند و به پرستش بت های خود ادامه دادند خداوند

هم هفت شب و هشت روز بادی خیلی بد و تندى را بر آنها نازل کرد که هرچه جلوش می رسید از بیخ و بنیاد آن را میکند . تعمیر ها را خراب خلاصه باد همه چیز را خراب نمود و آن نسل گناه کار از بین رفتند (اما این که در صورت از بین رفتن تمام قوم عاد نمی دانم آن نسل بعدی که به نام قوم ثمود یاد می شود و صالح پیامبر آنها شده و گفته می شود که از اولاده همین قوم عاد می باشند در صورتی که از مردم عاد کسی باقی نمانده و بدنهای چهار صد متره شان پارچه پارچه شده است چطور ممکن است نسل دیگری متصل به از بین رفتن آنها به وجود آمده باشد؟؟) به هر صورت حضرت هود سه پسر داشت بنام های قالح، قحطان، یقطان. قالح وصی و جانشین هود بود و به رتبه پیامبری رسید و چون به حد رشد و بلوغ رسید زمین را بر قبایل قسمت نمود و برای هر طایفه حدودی معین نمود. (مثل محمد گل خان مؤمن) او مردم را به شریعت نوح دعوت نمود (شاید شریعت پدرش برد بخور نبود) و جناب شان قبل از این که از دنیا بروند (راغو) پسر خود را به پیامبری گماشت و راغو بعداً پسر خود (ماخور) را وصی خود کرد و او تاریخ را وصی خود نمود و تاریخ پدر ابراهیم بود (این شد سلسله پیامبران).

به قالح پسر و جانشین هود وحی رسید که ودایع نبوت را که چون نوری بود و اسم اعظم و صندوق عهد را به فرزندش یروغ سپرد و از دنیا رفت . یروغ بن فالغ پس از پدر سلطنت می کرد (نه پیامبری؟؟) و رهبری نمود و ۱۲ سال حکومت شرعی و عرقی داشت و در این مدت مردم را بخدا و فضیلت و تقوی رهنمائی میکرد (نفهمیدم مردم را به زور شمشیر دعوت میکرد یا حرف و تبلیغ؟؟)

در عصر او ساحری بود سحر می کرد و با سلاطین جبار عصر همداستان شده و یروغ را بدست یکی از اولاد عوج بن عناق کشت و پنج نفر اولاد او را که همه از انبیاء بودند کشت.

مسعودی می نویسد : در آن عصر ۱۴۰۰ پیامبر معاصر بودند به آنها وحی رسید که همه متحد شوند(و اتحادیه پیامبران را بسازند !!) و کسانی که اهانت و کمک در قتل یروغ کردند همه را به قتل برسانند. پادشاهی بنام طهمسان بود که ۲۸۹ سال سلطنت کرد و او مرد جبار و ستمگار و ظالم بود . قدرت افزون یافت به کفر . شرک و بت پرستی کارش بالا گرفت و در عصر او با کمک اولاد عوج ۸۱۴ پیامبر را کشتند . (باخواندن این چند سطر و نوشتن آن نظر به نوشته دانشمند عالیقدر و گرانمایه آقای (پغمانی) منتشره ۲۰ نومبر ۲۰۱۲ در همین پور تال آزادگان زیر عنوان (خر کاری دریای علم است) به ۱۲۴۰۰۰ معتقد شدم) بلی!! زیاد تر !!!؟؟

صاروغ از انبیاء و او صیا بود جا نشین پدر و جدش شد.

ادامه دارد